

نظام قضایی جمهوری اسلامی، تجسم فاشیسم دینمدار

فعالین جنبش زنان شدت می‌یابد؛ هر فعال و معلم و هنرمند کرد، عرب، ترکمن، بلوچ و ترک آذری از نظر دستگاه امنیتی و قضایی جمهوری اسلامی بالقوه یک «جاسوس بیگانه» است و حتی در سایر کشورها و قاره‌ها شکار و ترور می‌شوند؛ نویسندگان، هنرمندان، دانشجویان، خانواده‌ی جانباختگان جنایات چهل ساله رژیم و حتی سلبریتی‌های اینستاگرامی هم دستگیر و محاکمه و زندانی می‌شوند!

قوة قضاییه جمهوری اسلامی بخشی از دولت دیکتاتوری سرمایه‌داری در ایران امروز است که عمیقا با خصلت دینمدار حکومت عجین شده است. برنامه حزب کمونیست ایران (م ل م) به درستی تأکید کرده که حکومت دینی در ایران برجسته‌تر از هر بخش دیگر در قوه قضائیه و نظام کیفری آن متجلی شده است. در این نظام، آن چه (۱) به عنوان «جرم» شناخته می‌شود، (۲) فرآیند احراز جرم و آیین دادرسی و (۳) نوع مجازات، جملگی تجسم یک نظام فاشیسم دینمدار بوده و بازتاب ماهیت عمیقا ارتجاعی

ادامه در صفحه بعد

فشرده کرده است. محرک اصلی حکومت در دست زدن به سرکوب همه جانبه جاری، تشدید تضاد میان اکثریت مردم با تمامیت نظام جمهوری اسلامی است. حکومت در کلاف پیچیده‌ای از بحران اقتصادی، عدم انسجام و انشقاق درون حاکمیت، تضادهای بین‌المللی و منطقه‌ای، مشکلات ناشی از ناکارآمدی و عدم مشروعیت داخلی روبرو است که به افزایش روند اعتراضات و خیزش مردم طی سه ساله پس از دی ۹۶ منتهی شد. جمهوری اسلامی در برابر چنین وضعیتی، تنها حربه‌ای که در دست دارد سرکوب و ارباب است. این سیاست سرکوب چنانکه پیشتر نیز گفته‌ایم؛ دو تیغه دارد: (۱) سرکوب نیروهای سیاسی و فعالین سیاسی و حزبی، فعالین اجتماعی و صنفی و (۲) سرکوب و ارباب توده‌های اعماق. (۲) از این رو است که پاسخش به غسل فقر و بیکاری و آوارگی و مطالبه نان و حقوق کارگران و کارمندان و معلمان؛ سرکوب، زندان و شلاق است؛ فعالین محیط زیست را به زندان و تبعید محکوم می‌کند؛ سرکوب زنان در خیابان و بازداشت

جمهوری اسلامی به عنوان دولت سرمایه‌داری دینمدار، محافظ و مجری روابط تولیدی و طبقاتی بنا شده بر ستم و استثمار است. مردم ستم و سرکوبگری دولت جمهوری اسلامی و روابط سرمایه‌داری را از طریق عملکرد و مکانیسم گسلهای هفت‌گانه‌ای تجربه می‌کنند که عبارتند از: رژیم فاشیستی نظامی-امنیتی و استبداد سیاسی، ادغام دولت با دین و قوانین شریعت اسلامی، فقر و بیکاری و آوارگی برای بخشهای وسیعی از جامعه، ستم بر زن و حجاب اجباری، ستم بر ملل غیر فارس، مشارکت در جنگهای ارتجاعی خاورمیانه و نابودگری محیط‌زیست. (۱) این گسلهای زشتی و پوسیدگی دولت و روابط طبقاتی موجود را عریان و عیان می‌کنند و تا جمهوری اسلامی موجودیت و موضوعیت دارد، عمل خواهند کرد و قادر به حل و از بین بردن آنها نیست. اما طی ماه‌های پس از خیزش آبان ۹۸، سرکوبگری فاشیستی دولت و دستگاه‌های نظامی-امنیتی و قضایی آن، عمده و برجسته‌تر از سایرین شده و به نوعی دیگر گسلهای ستمهای نظام موجود را در خود

جنبش دانشجویی

سنجش یک «چشم انداز»

در نقد یادداشت «چشم انداز کنونی جنبش دانشجویی»

پیروت

بدبهی است که این نوع نگاه، «سطح بالای سیاسی شدن» دانشجویان و هم صدا شدن با توده‌ی ۹۶ و ۹۸ که عطای «امر خرد» را به لقایش بخشیده بودند و «مرگ بر جمهوری اسلامی» را سر می‌دادند، به مثابه «از جادرفتنگی» تعبیر خواهد کرد و به صورت ضمنی از «سطح بالای سیاسی شدن» جنبش دانشجویی، گله مند خواهد شد.

نگارندگان مقاله «چشم‌انداز... البته خجولانه «پرش سیاسی» جنبش دانشجویی در ۹۶ را «درست» می‌دانند، اما دم خروس رفرمیسم‌شان وقتی هویدا می‌شود که مشکل «این پرش سیاسی درست» را در «فرود نیامدن» (بخوانید: عقبگرد) جنبش دانشجویی بر «تکیه‌گاه مستحکم» امر صنفی نشانه می‌گیرند. مکت! همینجا توقف کنیم، بیایید چند

ادامه در صفحه ۳

صنفی / سیاسی، خرد / کلان

متن «چشم‌انداز کنونی جنبش دانشجویی» از تعبیری همچون «امر انضمامی و خردمان»، «عضلات عینی و خرد»، «امر صنفی انضمامی و خرد» (خلاصه ترکیب‌های غریبی از خرد، عینی و انضمامی) آماس کرده است.

متنی با عنوان «چشم انداز کنونی جنبش دانشجویی» به مناسبت ۱۶ آذر امسال با امضای یاشار دارالشفا و لیلا حسین‌زاده منتشر شده است. این متن برای کسانی که حدی از آشنایی را با فضای سیاسی- اجتماعی ایران و مشخصا جریان دانشجویی دارند، چیز تازه‌ای در بر ندارد. اما در هر حال، دیدگاه بخشی از فضای سیاسی جامعه و دانشگاه را نمایندگی می‌کند: تأکید بر مطالبات خرد صنفی و «پیشروی آرام» در عرصه «سیاست». این دیدگاه حضور دیرینه‌ای در میدان سیاست در - سطح جهان - داشته است. مدت‌هاست شعار مبارزاتی این جریان در ایران «صنفی، سیاسی است» می‌باشد. شعارها هر بار تغییر کرده‌اند اما ماهیت پس پشت این شعارها همیشه، چه در ایران، چه در سطح سیاست جهانی، یک چیز بوده است: رفرمیسم.

و ضد مردمی کل نظام اجتماعی آن هستند. (۳)

اساس این دستگاه حقوقی و قضایی بر قوانین شریعت بنا شده که ریشه در روابط قبیله‌ای عصر برده‌داری دارند. در این نظام قضایی، ارتکاب «گناه» و فعل «حرام»، جرم محسوب می‌شود و «حدود الهی» اجرا می‌شود. در این نظام «گسترش عدالت» به معنای اجرای قوانین شریعت شیعه و اجرای مجازات الهی است که شامل اعمال وحشیانه و غیر انسانی چون سنگسار و قطع اعضای بدن و اعدام است. از این رو است که تن ندادن به حجاب اسلامی، تغییر آزادانه تفکر و مذهب و دین، رابطه عاطفی و جنسی خارج از عقود اسلامی، سبک زندگی مغایر با باید و نبایدهای شریعت، همگی مصداق «جرم» هستند و مستوجب «عذاب». در این نظام ارزشی و قضایی است که محسن امیراصلاحی به اتهام تفسیر متفاوت از داستان یونس و ماهی به اعدام محکوم می‌شود. (۴)

در این نظام، مجازات، عملی جهت مرعوب کردن مردم و حربه‌ای برای سرکوب و تثبیت قدرت سیاسی و اقتصادی حاکم است. هدف این سیستم قضایی نه بازپروری و آموزش و بازگرداندن مجرم به زندگی عادی، بلکه انتقام گرفتن و کیفر دادن به جزای انجام «گناه» در پیشگاه خداوند است. از این رو زندان و سیستم قضایی، تبلور جباریت خدای اسلام است و شمه‌ای از «روز جزا» و وحشیانه‌ترین احکام قضایی از شکنجه و شلاق حدّ شرعی خوردن و قصاص، تا اعدام و سنگسار و قطع کردن دست در آن جریان دارد. در این نظام به اصطلاح «دادگستر» اصل «توبه» و ابراز ندامت متهم از «گناه»، نقش مهمی دارد و به همین علت از زندانهای دهه ۶۰ تا اعترافات اجباری تلویزیونی امروزی، اعتراف زبانی متهم به نادم و پشیمان و تواب بودن یکی از پروژه‌های دستگاه امنیتی و قضایی جمهوری اسلامی است.

در منطق نظام قضایی فاشیستی جمهوری اسلامی فرد بازداشت شده به صورت خود به خودی «مقصر و مجرم» است و برای اثبات تقصیر، وی را وارد پروسه بازجویی و شکنجه میکنند تا مدارک دال بر تقصیر وی ساخته شده و جهت محکومیت به دادگاه ارائه شود. در این روش، یکی از ابتدایی‌ترین حقوق متهم که برای اولین بار با محو و نابودی

نظام قرون وسطایی فئودالی در اروپا تثبیت و وارد آگاهی اجتماعی انسان شد، نقض می‌شود. یعنی اصل موسوم به هابیس کورپوس Corpus Habeas : حاضر کردن فوری متهم در مقابل دادگاه همراه با وکیل مدافع انتخابی‌اش، با هدف اقامه دعوا علیه بازداشت و اثبات غیرقانونی بودن بازداشت. این حق مبتنی است بر اصل «فرد بیگناه است مگر آنکه جرم وی به طور انکارناپذیر ثابت شود». در حالی که در نظام قضایی و حقوقی جمهوری اسلامی، «فرد بازداشت شده مجرم است مگر این که بی‌گناهی‌اش را ثابت کند». به یک کلام، در این نظام، دسترسی فوری به وکیل و تفهیم اتهام به عنوان نقطه آغاز فرآیند دادرسی هیچ جایی ندارد. بازداشت‌شدگان در مراحل بازجویی جمله «قاضی چه کاره است؟ همه کاره ماییم و هر چه بگیم را قاضی قبول می‌کند» را از زبان بازجویان بارها شنیده‌اند.

فقدان این حقوق ابتدایی، در ناپدید کردن بازداشتی و پروسه طولانی بازجویی که در واقع پروسه شکنجه است متبلور می‌شود. به همین علت اطلاع رسانی سریع و دائمی بازداشت از سوی خانواده بازداشت‌شدگان یا وکلای وی برای به چالش کشیدن این وضعیت، ضروری و حیاتی است. نظام قضایی جمهوری اسلامی حتی به «قانون اساسی» خودش هم التزام ندارد و روسای قوه قضایی و ولایت فقیه به دلخواه به تفسیر و تغییر آن می‌پردازند و مراکز امنیتی مختلف در چارچوبه تیول قدرت خود و با در دست داشتن فتوای مراجع مختلف شیعه می‌توانند مردم را به دلخواه به قتل برسانند. نمونه قتل‌های زنجیره‌ای از آن جمله‌اند. مراکز امنیتی مختلف می‌توانند بدون داشتن ادله و سند اثبات جرم بازداشت کرده و اسناد و ادله را با استفاده از تحت فشار گذاشتن زندانی یا شکنجه و اعترافات اجباری و یا از طریق جاسوسی کردن، جور می‌کنند.

همچنانکه جناح‌بندی‌های داخل حکومت و حتی باندهای رقیب در درون دستگاه‌های امنیتی و نظامی رژیم، گاه در روند بازداشت، تفهیم اتهام، بازجویی و دریافت حکم متهمان نقش بازی می‌کند. مثلاً در شرایطی که وزارت اطلاعات از «بی‌گناهی» فعالین محیط‌زیست می‌گوید، سازمان اطلاعات سپاه

آنها را «جاسوس بیگانه» می‌داند و بر عکس این اطلاعات سپاه است که متهمین «ترور دانشمندان هسته‌ای» که زیر شکنجه‌های وحشیانه وادار به اعتراف به عمل نکرده شده بودند را از شکنجه‌خانه‌های وزارت اطلاعات بیرون می‌کشد و الی آخر.

در دوره پس از دی ۹۶، جمهوری اسلامی در تنگای فشارها و بحرانها، با تکیه بر سرکوبگری مضاعف، دست به یک قمار سیاسی پر ریسک زده که خود به خود به شکست حکومت و پیروزی مردم منتهی نمی‌شود. دستگاه سرکوب این رژیم امیدوار است با خفه کردن هرگونه صدای معترض و منتقدی در داخل کشور، با نمایش عضله «مشت آهنین سرکوب» به قدرتهای سیاسی و اقتصادی جهانی نیز پیامی به این مضمون را مخابره کند که «بهتر است با ما کنار بیایید چرا که هرگونه تغییر سیاسی و اجتماعی وسیع در ایران غیر ممکن است». سیاستی که یک بار در آغاز دهه ۱۳۷۰ برای برقراری مجدد رابطه با اقتصاد جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی و اجرا کردن سیاست‌های موسوم به «نئولیبرال» که از سوی نهادهای مالی امپریالیستی به آن دیکته شد، با پیش در آمد سرکوبهای خونین دهه ۶۰ - از جمله تابستان ۶۷ - به اجرا در آمد. سیاستی که البته معلوم نیست این بار هم آیا همان نتایج و تبعات داخلی و بین‌المللی را به دنبال خواهد داشت یا نه؟

در وضعیت و شرایطی که جمهوری اسلامی در اوج ناتوانی، عدم انسجام و روزمرگی برای حل تضادهایش به سر می‌برد و تنها به دار و تازیانة سرکوبش دست می‌اندازد، مردم در تنگنای قدرت‌نمایی رژیم و دستگاه سرکوبگر آن، بعضاً و گاه دچار نوعی یأس و روزمرگی و بی‌امیدی سیاسی می‌شوند. این یأس و ناامیدی، خود را در سراسیمه منحنی از انفعال و سرخوردگی از مبارزه و مقاومت و یا امید بستن به قدرت‌های جهانی و این یا آن توافق داخلی و بین‌المللی نشان می‌دهد. حال آنکه رهایی و آزادی مردم برای خروج از این وضعیت، دیدن دورنمای امکان پذیر بودن سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی بر اساس یک نقشه راه، برنامه و استراتژی انقلابی (۵) و استقرار یک آلترناتیو به راستی رهایی‌بخش و ممکن یعنی «جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» است.

دکترین تشدید سرکوبگری رژیم، یک ضرورت سیاسی مشخص را جلوی پای جنبش مردمی و نیروهای سیاسی و از جمله ما کمونیستهای انقلابی می‌گذارد. موج خفقان و سرکوب رژیم برای ارباب مردم خشمگین و معترض را باید به ضد خود رژیم تبدیل کرد. در غیر این صورت، راه انقلاب و پیشروی جنبش باز نمی‌شود. به همین علت به راه انداختن جنبشهای اعتراضی علیه اعدام، شکنجه، زندان و سرکوب چه در داخل و چه در خارج از کشور ضروری است. عمده و اصلی‌ترین ابزار این ضد موج نیز به راه انداختن کارزارهای توده‌ای مبارزه علیه دولت فاشیستی و سرکوبگری نظامی-امنیتی توسط احزاب و سازمانهای سیاسی، خانواده‌های زندانیان سیاسی و جان باختگان، وکلا و روشنفکران آزادی‌خواه، فعالین حقوق بشر است. آماج این مبارزه، تمامیت نظام جمهوری اسلامی است. به این معنا که نه تنها قشر حاکم از ولایت فقیه تا روسای سه قوه باید آماج افشاگری و مبارزات گسترده اجتماعی باشند بلکه آگاهی و نفرت و ضدیت توده‌های مردم با قوانین و اصول و عملکردهای این رژیم برانگیخته شود - از جمله ضدیت عمیق و آگاهانه با قوانین مجازات‌های اسلامی و آیین‌های به اصطلاح «دادگستری» و دادگاه‌های انقلاب اسلامی فاشیستی آن.

توضیحات:

- ۱) در مورد گسلهای هفت گانه نگاه کنید به: بیانیه انقلاب: اوضاع کنونی و وظایف ما (هفت توقف). کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م). چاپ اینترنتی در cimlm.org
- ۲) سرسخن آتش شماره ۱۰۷ مهر ۱۳۹۹
- ۳) مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران. ص ۳۱. چاپ اینترنتی در cimlm.org
- ۴) محسن امیراصلاحی زندانی عقیدتی بود که در ۳ مهر ۱۳۹۳ به اتهام توهین به یونس پیامبر و تفسیر متفاوت از قرآن در زندان گوهردشت اعدام شد.
- ۵) رجوع کنید به: استراتژی راه انقلاب در ایران. حزب کمونیست ایران (م ل م). ۱۳۹۶. چاپ اینترنتی در cimlm.org
- ۶) قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران (پیشنویس پیشنهادی). حزب کمونیست ایران (م ل م). ۱۳۹۷. چاپ اینترنتی در cimlm.org

سال به عقب برگردیم؛ به زمستان ۹۶: مجموعه‌ای از بحران‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، توده‌های وسیعی از مردم را در صدها شهر به خیابان می‌کشد. مردم این بار در مرزبندی با تمامی جناح‌های دولت جمهوری اسلامی فریاد اعتراض سر می‌دهند. هزاران نفر دستگیر می‌شوند و ده‌ها نفر کشته. فضای سیاسی جامعه قطبی می‌شود، بسیاری از جریانات سیاسی خیز راهزنی از خیزش مردم بر می‌دارند. سلطنت‌طلبان، بر کوس «شاهنشاه» می‌کوبند و برای امپریالیست‌های غربی نامه‌های استمداد می‌فرستند، بخشی از حافظان وضع موجود نیز از «محور مقاومت در برابر امپریالیسم» سخن می‌رانند و سپاه را به عنوان «تنها نیروی نظامی غیرطبقاتی» معرفی می‌کنند و در نشریات دانشجویی فرمان اعدام فعالین محیط‌زیست را صادر می‌کنند.

همه‌ی این بحث‌ها در دانشگاه نیز انعکاس قوی داشت، بخشی از این بحث‌ها در خود دانشگاه و در بین بخشی از دانشجویان فرموله می‌شد. در امتداد همین فضا بود که «گروه موسوم به محور مقاومتی‌ها از سال ۹۷ در توپخانه‌ی نشریات خود» در دانشگاه و بیرون از دانشگاه «ارتجاعی‌ترین نتایج» را فرموله می‌کردند. حال تصور کنید در این فضا، جنبش دانشجویی برای حفظ خود، ادامه کاری خود یا هر توجیه دیگری «دو پای خود را بر زمین صنفی محکم می‌کرد». جنبش دانشجویی ای را تصور کنید که در حادثه‌ترین و مشددترین فضای سیاسی دوران جمهوری اسلامی پس از دهه‌ی شصت که مدام داشت حادثه‌تر می‌شد و به خیزش ۹۸ انجامید که پس از دهه‌ها فریاد «مرگ بر جمهوری اسلامی» در بطن آن شنیده شد، ۱۵۰۰ نفر کشته شد، ۷۰۰۰ نفر بازداشت شد؛ بیاید پیش را بر زمین «امر صنفی» محکم کند؛ و در فضای سیاسی اجتماعی‌ای که هر کدام از جریانات سیاسی ارتجاعی (چه بنیادگرایان اسلامی، چه امپریالیست‌ها و چه محور مقاومتی‌ها) داشتند بدیل فرموله می‌کردند و بدیل‌های ارتجاعی کلان را بین مردم رواج می‌دادند، بنا به توصیه‌ی نگارندگان، دانشجویان بر «امر خرد انضمامی و صنفی‌شان» پا فشاری کنند. مضحک است! مفتضح است!

نگارندگان مقاله «چشم‌انداز...» همچنین در ادامه‌ی پافشاری‌شان بر «امر خرد» و «آسیب‌شناسی»‌شان از جنبش دانشجویی می‌نویسند

«ضرورت پاسخ تئوریک به محور مقاومت... بخشی از بدنه‌ی جریان دانشجویی را ناگزیر درگیر مباحث صرفاً تئوریک کرد و لاجرم باید «هویتی» در مقابل هویت محورمقاومت منسجم می‌شد... این‌ها به شدت به بحران هویت‌گرایی و انتزاع سیاسی بدون نسبت با انضمامیت اکنونی، دامن زد.» این مساله که بخشی از جنبش دانشجویی تلاش می‌کند پاسخ تئوریک به محورمقاومتی‌ها بدهد، چگونه به انتزاع سیاسی و هویت‌گرایی منجر می‌شود را ما نمی‌دانیم؛ نگارندگان هم روشن نکرده‌اند. اما پرسش ما این است: کدام «انتزاع سیاسی»؟ جریان محورمقاومت یکی از موثرترین جریان‌هایی است که در حال حاضر در داخل و خارج در حال تبلیغ و ترویج خط سیاسی‌اش است، و از قضا این خط ارتجاعی، با دستبرد زدن به مباحث و مفاهیم مارکسیسم، در تلاش است «تئوری» مقبول روشنفکران و مردم را فرموله کند. این گرایش تعداد نه چندان کمی از مردم و خاصه روشنفکران را با خود همراه کرده است، آیا پرداختن به این مسائل و پاسخ تئوریک به آنها نسبتی با «انضمامیت اکنونی» ندارد؟ آیا این مباحث نشان «انتزاع سیاسی» بر پیشانی دارند؟ گویا برای «صنفی، سیاسی است»‌ها، تنها امر انضمامی موجود در جامعه «امر صنفی» است. بنابراین از نظرگاه معتقدان به «صنفی سیاسی است»: ۱- سیاسی فقط خرد و انضمامی است ۲- خرد و انضمامی فقط صنفی است ۳- سیاسی فقط صنفی است و نتیجتاً سیاست درست و «رادیکال» رفرمیستی است.

دانشگاه/خیابان یا جامعه؟

می‌نویسند: «جریان صنفی دانشجویی در انضمامیت پیشروی خود، تلاش کرده تا در پیوند و متحد با دیگر اقشار تحت ستم، از جمله کارگران، معلمان، زنان، اقوام، مذاهب و توده‌ی معترض در خیابان باشد» این را نمی‌شود انکار کرد؛ درست است. جریان صنفی دانشجویی نه تنها تلاش کرد بلکه موفق به برقراری برخی پیوندها با برخی از جنبش‌های توده‌ای نیز شد. آنها ادامه می‌دهند: «تلاش برای پیوند با مردم و توده‌ی تحت ستم همواره یکی از ایده‌های مرکزی جنبش‌های دانشجویی در تاریخ معاصر ایران بوده است؛ اما نحوه پیاده‌سازی ایده اهمیت دارد». خیر! نکته‌ی اساسی نه «نحوه پیاده‌سازی ایده»‌ی پیوند با «خیابان» یا جنبش‌های توده‌ای، که ماهیت این پیوند است. سیاستی که مبتنی بر آن پیوند برقرار می‌شود کدام سیاست

است؟ این نکته‌ی اساسی (سیاست و خط سیاسی) است که «نحوه پیوند» را نیز معین می‌کند. رفرمیسم رفرمیسم است، و حاصل جمع چند سیاست رفرمیستی هم چیزی غیر از رفرمیسم نخواهد بود. بی‌توجهی به تئوری و خط سیاسی در نقل قول مذکور در بالا و تعابیری چون «انتزاع سیاسی» به نحو بارزی نمایان است؛ متوجه نیستند که «بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی در بین نخواهد بود» (لنین) در واقع دیدگاه اینان، همان گرایشی را نمایندگی می‌کند که لنین بیش از صد سال پیش تحت عنوان رویزیونیسم از آن یاد کرد و ماهیت همگی آنها را در جمله‌ی برنشتاین سراغ گرفت: «جنبش همه چیز، هدف نهایی هیچ» (۱).

با این تفاسیر، دو نکته را یادآور می‌شویم: اول: بنیاد اساسی مساله پیوند مسائل خرد با یکدیگر نیست، بلکه سیاست و هدف سیاسی است که آن مسائل را به یکدیگر پیوند می‌دهد. به عبارت دیگر «پیوند» و «نحوه پیوند» موخر بر سیاستی است که اتخاذ می‌شود و توسط آن سیاست مفروض تعیین می‌شود. دوم: «دانشجویان حساس‌ترین بخش روشنفکران هستند که به آگاهانه‌ترین، قاطعانه‌ترین و دقیق‌ترین وجهی رشد منافع طبقاتی و گروه‌بندی سیاسی جامعه را منعکس می‌سازند و بیان می‌دارند.» (وظایف جوانان انقلابی؛ لنین) گرایش‌ات موجود در دانشگاه گرایش‌ات انعکاس یافته در جامعه است، بنابراین میدان عمل دانشجویان نیز محدود به دوگانه‌های از قبیل دانشگاه/خیابان؛ دانشگاه/کارخانه و... نیست. تمام عرصه‌های جامعه فضای عمل و تأثیرگذاری دانشجویان می‌باشد. (۲)

«نهاد یا جنبش؟»

کدام نهاد، کدام جنبش؟

در این جا قصد وارد شدن به جزئیات بحث در باب برد و پتانسیل‌های «نهاد شورای صنفی» را نداریم، اما به طور کلی اشاره کنیم که هیچ نهادی مقدس نیست. هر نهادی هم محمل سیاست‌های طبقاتی مشخصی است و هیچ نهادی خنثی نیست. مشخصاً «شوراهای صنفی» هیچگاه نهادی نبود که سیاست انقلابی حتی بخشی از آن را شامل شود و به عنوان نهادی که کاملاً سیبل سیاست‌های دولت بود؛ پس از رصد کردن آن و مشاهده‌ی نفوذ دانشجویان چپ در آن، به سرکوب و حذف آنان پرداخت، و در ادامه به شیوه‌هایی که برخی از آنها را خود نگارندگان نیز برشمرده‌اند، به دستکاری در ترکیب اعضای شورای صنفی پرداختند و اکثریت عمده‌ی

شوراهای صنفی دانشجویان را حامیان حکومتی تشکیل دادند. در این جا لازم است اشاره کنیم که ما مبارزه‌ی صنفی توده‌ها را نه تقبیح می‌کنیم و نه کم اهمیت می‌دانیم. مبارزات صنفی توده‌ها مبارزاتی عادلانه است برای احقاق حقوقی که از آنان دریغ داشته شده، این مبارزات در وهله‌هایی به یکدیگر متصل نیز می‌شوند، اما مساله این است که این مبارزات خود به خودی، به صورت خود به خودی به انقلاب سوسیالیستی منجر نخواهند شد: در یک کلام هر مبارزه‌ی عادلانه‌ای مبارزه‌ی انقلابی نیست.

روی سخن ما در اینجا نه با این جریان یا آن جریان دانشجویی، بلکه کل دانشجویان و خاصه دانشجویان مترقی و انقلابی است: سرکوب نهادهای مدنی، تحت حاکمیت دولت جمهوری اسلامی، امر جدیدی نیست؛ کوچکترین آشنایی با فضای سیاسی جامعه، این امر بدیهی را پیش چشم می‌آورد. فضای فعالیت دانشجویان مترقی و کمونیست نباید به این نهاد یا آن نهاد محدود باشد، آنها می‌توانند هسته‌های مشکل خود را برای عمل در جامعه تشکیل دهند و به بحث، جدل در مورد تمامی وجوه ستم و استثمار تمامیت جامعه بپردازند و با اتخاذ یک سیاست مشخص (حال این سیاست به واسطه‌ی پیوند با احزاب و گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی باشد، یا به واسطه‌ی شکل دادن به هسته‌ای با سیاست بدیل خود) به فعالیت بپردازند. هر نهاد و هر جنبشی در خدمت به سیاست طبقاتی مشخصی قرار دارد، بنابراین مساله‌ی اصلی نه این نهاد و آن جنبش؛ که سیاستی است که این نهاد یا آن جنبش را رهبری می‌کند. دانشجویان مترقی و کمونیست تنها با روشن شدن در مورد اهداف و سیاست‌هایشان است که می‌توانند به پرسش‌های دیگری از قبیل نهاد، فعالیت مخفی، فعالیت مدنی و... بپردازند.

مخفی / علنی و رفرمیستی / انقلابی

فعالیت علنی بخشی از هر جنبشی است، و امر مذمومی هم نیست، اما بگذارید این پرسش مشخص را طرح کنیم: هسته‌ی دانشجویانی که سودای انقلاب و نابودی کل دستگاه دولتی کهنه را در سر می‌پروراند، می‌توانند به شکل علنی و در نهادهای علنی -خاصه تحت حاکمیت یک دولت فاشیستی سرمایه‌دار- دینمدار- به فعالیت انقلابی بپردازند؟ از این پرسش ساده با خروارها خروار تعابیری همچون «فائز فعالیت مخفی» و

نگاهی به بهار عربی مصر:

خیزش عربی که به سرنگونی دو رژیم منفور در جهان عرب در تونس و مصر منجر شد موجی از شادی و شغف در سراسر خاورمیانه و جهان ایجاد کرد. اما نتیجه این خیزش به ویژه در مصر فاجعه بار بود. ده سال پیش در مصر، در ژانویه ۲۰۱۱ مردم با شعار «مردم خواهان سقوط رژیم هستند» مبارک را سرنگون کردند. اما دستگاہی که رژیم مبارک را تشکیل می داد به ویژه

نیروهای نظامی اش پابرجا ماندند. در انتخاباتی که پس از آن برگزار شد، اخوان المسلمین به قدرت رسید. در مقابل رژیم ارتجاعی اخوان المسلمین مردم وارد دو قطبی اسفناکی شدند که هیچ یک از دو قطب منافع مردم را نمایندگی نمی کردند؛ از یک سو اخوان المسلمین (تحت رهبری محمد مرسی) و از سوی دیگر شورای عالی نظامی تحت رهبری ژنرال السیسی.

رژیم ارتجاعی اخوان المسلمین که پس از مبارک بر سر کار آمد، هیچ برتری نسبت به ژنرال هایی که علیه آن کودتا کردند، نداشت. سقوط حکومت محمد مرسی میلیون ها مصری را غرق در شادی کرد. اما معضل این بود که این حکومت به دست مردم؛ با یک جنبش انقلابی توده ای و بر پایه برنامه و افقی که منافع بنیادین اکثریت مردم را نمایندگی می کند، سرنگون نشد. بلکه به دست ژنرال های مبارک و با کمک آن دسته از نیروهای مرتجع سرنگون شد که هیچ برنامه یا هدف انقلابی ای نداشتند، اما خود را حامی «انقلاب» و «انقلابی» معرفی می کردند. به این ترتیب، ریشه رنج، تحقیر و استبدادی که مردم مصر علیه آن طغیان کرده بودند دست نخورده ماند. گروهی تحت نام «تمد» ۲۴ میلیون امضاء برای استعفای مرسی جمع کردند و رهبری «جبهه نجات ملی» (که اپوزیسیون انتخاباتی بود) را قبول کردند. آنان حمدین صباحی و محمد البرادعی را به عنوان نماینده خود معرفی کردند. صباحی «چپ گرا» و ناصریست معروف مصر و مدافع بازار آزاد و محمد البرادعی، نماینده «جامعه بین المللی» (شغال های مالی/ اتمی



فرصت هایی که در توهّمات خطرناک غرق شدند

بسیاری از آنان و اکثر کسانی که مدعی رهبری کردن مردم بودند مرتباً به دنبال نیروی قدرتمندی می گشتند که بتواند به نفع مردم وارد میدان شود. ما خود شاهد چنین توهّماتی در جنبش سبز در سال ۸۸ بودیم.

سرنگونی رژیم مبارک مترادف با انقلاب نبود. همان ساختار قدرت طبقاتی در روبنای سیاسی و زیربنای اقتصادی پابرجا ماند. این ساختار قدرت، در نهایت نماینده روابط اقتصادی در کشوری است که رشد سرمایه داری در آن بیش از پیش آن را وابسته به

سرمایه خارجی و بازار بین المللی تحت کنترل امپریالیست ها کرده است؛ حال چه رژیم نظامیان باشد، چه اسلامگرایان هار. این ساختارها نماینده طبقه حاکمه ای است که هرگز نمی تواند جامعه ای را از زیر سلطه سرمایه داری امپریالیستی و عقب ماندگی تحمیلی بیرون آورد.

مرسی قادر نبود خواست مردم به «نان، آزادی و عدالت اجتماعی» را برآورده کند بنابراین نمی توانست جز از طریق حقه کردن دین به مردم در قدرت بماند. اما آن چه رژیم نظامیان به مردم دادند همان سیاست های اقتصادی و اجتماعی دوران مبارک بود. یعنی، سرکوب و اعمال انواع ستم های اجتماعی و در اقتصاد، اعمال قوانین (و حاکمیت قانون) صندوق بین المللی پول.

در هر خیزشی، تا زمانی که یک آلترناتیو واقعی ظهور نکند توده های مردم به زیر این یا آن بال طبقات ارتجاعی خواهند رفت. ظهور یک آلترناتیو واقعی مستلزم آن است که دوستان و دشمنان مردم به درستی تشخیص داده شوند. بر این پایه است که می توان بخش های مختلف توده های مردم از قشرهای مختلف را برای مغلوب کردن دشمنان و کسب قدرت برای تغییر کشور و در نهایت جهان متحد و بسیج کرد. شکل گیری یک آلترناتیو واقعی مستلزم آن است که گروهی از افراد معتقد به این افق اتحادی به وجود آورند و نقشه ای برای تحقق این افق کشیده و در این راه جسورانه و مصمم عمل کنند و با عزم و جسارت برای چیره شدن بر موانع و

حاکمه مصر واقعی بود و بخشا ریشه در تقابل میان ایدئولوژی ها و نمایندگان سیاسی رقیب داشت و رقابت بر سر انواع مختلف اسلام گرایی نیز جریان داشت: اسلام گرایی نوع عربستان یا اسلام گرایی اخوانی.

رئیس شورای عالی نیروهای نظامی مصر، عبدالفتاح السیسی در راس قدرت قرار گرفت؛ او ژنرالی بود که از تجاوز با انگشت به زنان بازداشت شده در تظاهراتها (چیزی که رسماً به آن آزمایش بکارت نام داده اند) حمایت کرد و این کار را بسیار موجه خواند زیرا به گفته او این زنان در میدان تحریر «شب را در کنار مردان تظاهرکننده گذرانده اند»، پس «مانند دختران شما یا من نیستند» بلکه باید تنبیه شوند. آیا این مرد و نهاد ارتش که حتا حق بسیار ساده و اولیه تظاهرات کردن را به رسمیت نمی شناخت می توانست حتی لحظه ای به فکر «خواست های انقلابی مردم» باشد؟! آیا نهادی که تجاوز به زنان در میدان تحریر را تشویق می کرد می توانست در سمت مردم باشد؟

فاجعه بهار عربی را هرگز نباید فراموش کرد. فاجعه خیلی ساده این بود: مردم فقط دو انتخاب دارند: نظامیان رژیم مبارک یا اخوان المسلمین. اگر واقعا و حقیقتاً آلترناتیو همین بود باید باور می کردیم که نظم تیره و تار اجتماعی ابدی است. اما محدود شدن بدیل ها در این دو بدیل ارتجاعی نه تنها واقعیت ندارد بلکه دروغی بیشمارانه است و اسفناک این که این دروغ را عده ای از فعالین دانشجویی و کارگری و به اصطلاح چپ هایی که افق شان را «سیاست های ممکن» و «کوچک» کور کرده بود در میان مردم شایع کرده اند.

تحقق این وظایف بسیار سخت تلاش کنند. جسارت و عزمی که پایه در نگرشی علمی به دنیا دارد. در جهان کنونی، یک تئوری انقلابی موجود است که می‌توان آن را به کار بست و این افق را ممکن کرد. این راه سخت است اما هر راه حل دیگری توهم است. باب آواکیان در مورد «بهار عربی» در مصر در سال ۲۰۱۱ نوشت:

«بعد از اینکه توده‌ها در شمار میلیونی بالاخره خود را از حصارهایی که مانع از برخاستن آنها علیه ستمگران و شکنجه‌گرانشان می‌شد خلاص می‌کنند، اینکه مبارزات قهرمانانه و فداکاری‌های آنان راه را برای یک تغییر اساسی باز می‌کند و به سمت الغای کلیه اشکال ستم و استثمار حرکت می‌کند یا خیر، وابسته به وجود رهبری کمونیستی واقعی است: رهبری‌ای که دارای دانش و روش علمی ضروری باشد و رویکرد استراتژیک لازم را برای انقلاب تبیین کند و بر این مبنا بر شمار روزافزونی از توده‌های مردم تاثیر گذاشته و رشته‌های پیوند سازمانی را در میان آنها گسترش دهد تا بتواند خیزش توده‌ها را از میان پیچ و خم‌ها به سمت هدف یک انقلاب واقعی که منطبق بر منافع اساسی مردم باشد رهبری کند. سپس، هنگامی که مردم در مقیاس توده‌ای با «نظم عادی روزمره» گسست می‌کنند و روابط ستمگرانه‌ای که دست و پایشان را بسته و مانند لاشه‌ای بر رویشان سنگینی می‌کند، کنار می‌زنند؛ زمانی که در شمار میلیونی به پا می‌خیزند؛ لحظه تعیین‌کننده و حیاتی برای سازمان کمونیستی است که رشته‌های پیوندش با این توده‌ها را هرچه بیشتر گسترش دهد، صفوف خود و توانایی‌اش در رهبری کردن را تقویت کند. یا اگر سازمان کمونیستی‌ای موجود نیست یا صرفاً در شکل پراکنده و ایزوله موجود است، لحظه‌ای حیاتی برای تشکیل یا تکامل سازمان کمونیستی است، لحظه حیاتی است برای جواب گفتن به چالش مطالعه تئوری کمونیستی و به کار بستن آن به طور زنده در میانه این اوضاع متلاطم و تلاش برای گسترش دائمی رشته‌های پیوند با توده‌ها، تاثیر گذاشتن بر آنها و در نهایت رهبری شمار روزافزونی از آنها در جهت انقلابی که عالی‌ترین منافع و اساسی‌ترین منافع آنها را که انقلاب کمونیستی است نمایندگی می‌کند.»

جنبش دانشجویی...

«فعالیت رادیکال مدنی» و... نمی‌تواند شانه خالی کرد. با کدام تحلیل از «مختصات» و «زمین انضمامی» سخن می‌گویید که فعالیت علنی و مدنی را تجویز می‌کنید؟

پاسخ به همه‌ی این پرسش‌ها در زیر لوای لحن قیوم‌آبانه در مورد جنبش دانشجویی پنهان می‌ماند. لحنی که فعالیت سیاسی «گروه‌های سیاسی» در دانشگاه را «جذب انگلی» قلمداد می‌کند و به جای نقد تئوریک-سیاسی خطوط سیاسی، هم صدا با سرکوبگران، دانشجویان و نهاد دانشگاه را از فعالیت حزبی-سیاسی بر حذر می‌دارد، و دانشجویان را از «پراکندگی» و «انشقاق» می‌ترساند. بد نیست توجه کسانی که به واسطه‌ی اسم رمز «انشقاق»، دانشجویان و فعالین را از خطوط سیاسی انقلابی و احزاب می‌ترسانند، به این نکته جلب کنیم که اینگونه نیست که در غیاب احزاب سیاسی انقلابی و خطوط سیاسی، فضا برای فعالیت دانشجویان «مترقی» گشوده خواهد شد. اینگونه نیست که در غیاب احزاب و خطوط سیاسی انقلابی خلاء شکل بگیرد که فعالین صنفی بخواهند به فعالیت مطلوب خود در آن خلاء مفروض ادامه دهند. جای آن غیاب را خطوط و احزاب سیاسی طبقات حاکم از انواع و اقسامش خواهد گرفت. فراموش نکرده‌ایم که چگونه چپ دانشجویی دهه ۸۰ بخشا به موسوی و رفسنجانی و روحانی آلوده و آغشته شد.

علی‌ای حال، ما به خوبی واقفیم که در افول افق‌های دانشگاه و جنبش دانشجویی عوامل عدیده‌ای دخیل بوده و شاهد شرایط به کل متفاوتی هستیم: اما در دوران دولت پهلوی دوم چه در سال‌های منتهی به ۳۲، چه پس از سرکوب‌های شدید بعد از ۳۲، چه در عروج بعد از ۴۲ و سرکوب‌های متعاقب آن و چه در سال‌های منتهی به ۵۷ و خاصه بعد از ۵۷ و پیش از ضد انقلاب فرهنگی دانشگاه یکی از مکان‌ها و محل‌های فعالیت سیاسی «گروه‌های سیاسی» برای «جذب انگلی» در جهت تغییر جامعه و جهان بود. بی‌گمان در آن دوران هم ادبیات، لحن و تعبیر مهوعی از قبیل آنچه نگارندگان «چشم‌انداز...» برگزیده‌اند، رواج داشته ولی نه از جانب کسانی که به نحوی خود را هم پیوند با سیاست مترقی می‌دانستند.

بحث سیاسی و «باگ امنیتی»

می‌نویسند: «ما نمی‌دانیم با چه بیانی اثرات فعالیت‌های برخی گروه‌ها و محافل را بر جریان صنفی

آسیب‌شناسی کنیم که بدل به باگ امنیتی نشود». می‌نویسیم: برای فعالین سیاسی «جهالت دلیل نمی‌شود» خاصه در این موارد که خط‌هایی از این قبیل به قیمت حبس و زندان و حتا زندگی فعالین تمام می‌شود. رعایت مسائل امنیتی و ندادن «باگ امنیتی» به دشمن اصول‌های مشخصی دارد که حاصل انباشت تجربیات تمامی انقلابیون و مبارزان در سراسر جهان است، و همانطور که گفته شد، هر کدام از این اصول به قیمت خون مبارزان سراسر جهان حاصل شده. در هر حال در پاسخ به «نادانی» نگارندگان اصولی را به فعالین دانشجویی و مبارزان تمامی عرصه‌ها یادآور می‌شویم:

ضروری است که کلیه فعالین تمامی عرصه‌ها آگاه باشند که نقد نظری و سیاسی دیدگاه‌های مختلف سیاسی نه تنها «باگ امنیتی»‌ای را در اختیار دستگاه سرکوب قرار نمی‌دهد، که برای آگاهی بخشی و تحرک سیاسی ضروری است. بنابراین، مهم است که اخلاق و رویکرد جمعی‌مان ایجاد فضای مملو از راحتی خیال و شاداب و لاجرم به دور از شایعه و غیبت و لیچار باشد تا این گفتگوهای نقادانه جریان یابد. ۲- لازم است نقد نظری بر اساس اسنادی که علنا منتشر و امضاء شده و محتوای مندرج در آن‌ها انجام شود و نه گمانه‌زنی در مورد نگارندگان خیالی یا واقعی آنها. ۳- فعالین سیاسی موظف‌اند که تعهد محافظت از همه‌ی فعالین را در برابر سرکوب بر عهده بگیرند ۴- در میدان سیاست احزاب، گروه‌ها، افراد، جریانات و گرایش‌های مخالف مختلفی وجود دارند که هر کدام به شیوه‌ی خاص خودشان، اعتراض و مبارزه می‌کنند، هر حرف یا حدیثی که ممکن است، فعالیت، عرصه‌ی فعالیت و افراد فعال را در اختیار عموم و متعاقب آن در اختیار نیروی سرکوب قرار دهد، اکیدا موقوف. استانداردها و معیارهای فعالیت سیاسی مطلقا نباید از این پرنسب‌ها عدول کند. وظیفه‌ی همه‌ی فعالین سیاسی-اجتماعی است که در مقابل چنین برخوردهایی صریحا واکنش نشان دهند؛ ادامه‌کاری هرگونه فعالیت سیاسی در گرو رعایت این اصول است.

سخن آخر:

خطاب به تمامی دانشجویان

و چند پرسش

دانشجویان به عنوان «حساس‌ترین بخش روشنفکران» باید روحیه‌ی نقادی و پرسشگری داشته باشند و در راه انکشاف حقیقت از «انشقاق» نهراسند. در اینجا در نسبت با مسائل مطروحه در بالا پرسش‌هایی را جهت

دامن زدن به بحث بیشتر طرح می‌کنیم:

«امر خرد» چه نسبتی با بدیل‌های کلان دارند؟ آیا «معضلات انضمامی صنفی خرد» خودمتعین‌اند یا تعیین نهایی‌شان را از کلان‌ترین امور، از قبیل شیوه‌ی تولید می‌گیرند؟

این نکته درست است که دانشگاه، فضای اصلی تجمیع نیروی جنبش دانشجویی برای فعالیت را فراهم می‌آورد، اما نقش سیاست صنفی حاکم بر جنبش دانشجویی دوره‌ی اخیر در اینکه تعطیلی دانشگاه بدل به «بحرانی برای موجودیت دانشگاه و جنبش دانشجویی» چه بوده؟

و نهایتا اینکه جنبش دانشجویی دوره اخیر به چه میزان در مورد انقلاب، نسبت سازمان و حزب انقلابی با راه انقلاب، تئوری انقلابی و تکاملات تئوری انقلابی، استراتژی انقلاب، ساخت سیاسی جامعه و مسائلی از این قبیل روشن بوده، و روشننگری کرده؟ دانشجویان مترقی موظف‌اند به بحث تئوریک بپردازند و به آن دامن زنند. در مقابل روحیه‌ی راحت طلبی نظری و پراگماتیسم سیاسی بایستند. پرنسب‌های سیاسی را بشناسند و در مقابل، بی‌پرنسب‌ها سکوت نکنند. در جایی که می‌دانند شجاعت رهبری کردن داشته باشند و در جایی که نمی‌دانند فروتنی رهبری شدن را. علم انقلاب را مانند هر علم دیگری مصرانه و موشکافانه بیاموزند، تکاملات و جهش‌های آن را به صورت علمی تحلیل کنند، بیاموزند و در فراگیر کردن آن بکوشند.

توضیحات:

(۱) پیش از این مقاله‌ای تحت عنوان «کمونیسم؛ نه شورائیسیم» در نقد خط سیاسی منعکس شده در مقاله «همه‌ی قدرت به دست شوراها، فراخوان عمومی به ایده‌ی اداره‌ی شورائی جامعه» در سایت حزب کمونیست ایران (م ل م) منتشر شد. برای پیگیری تفاوت‌های سیاسی خط ما و نویسندگان «چشم‌انداز...» به آن مقاله رجوع شود.

(۲) البته این نیز واقعیتی است که جنبش دانشجویی خصایص و مکان‌مندی خاص خود را دارد و فضای دانشگاه امکان تجمیع دانشجویان و فعالیت‌شان را فراهم می‌کند. منکر این نیستیم که دانشگاه عرصه‌ی مهمی جهت اتحاد دانشجویان برای فعالیت را فراهم می‌کند و تعطیلی آن هم اثرات خاص خود را بر جنبش دانشجویی خواهد گذاشت. اما تاکید عمده‌ی ما در این جا این است که به هیچ وجه جنبش دانشجویی عرصه را بر خود محدود نکنند، و میانجی‌های سیاسی خود جهت پیوند با جامعه را مشخص کنند. بدون میانجی سیاست انقلابی پیوند انقلابی با توده‌های برای هیچ جنبشی، از جمله جنبش دانشجویی، ممکن نخواهد بود

یک حقیقت تحریک آمیز اما ساده و ابتدای در مورد کمونیسم وردیه ای بر فیس دروغین آن با «تمامیت خواهی»

یادداشت سردبیران «انقلاب»: آن چه می خوانید بخش دوم از مقاله ای است که قبلاً تحت این عنوان منتشر شده: «باب آواکیان در مورد استیضاح ترامپ، جنایت های آمریکا علیه بشریت، لیبرال ها و دروغ ها، حقایق تحریک آمیز اما عمیق» (۱). در این جا، عنوان متفاوتی به آن داده شده است

«بی تردید تجربه جوامع سوسیالیستی در مسیر کمونیسم، مثبت و الهام بخش بوده است. اما هم زمان، به طور ثانوی دچار مشکلات و خطاهای واقعی بود که برخی از آنها به واقع ناراحت کننده اند. باب آواکیان در آثار متعدد و در طول بیش از چهل سال گذشته، تاریخ واقعی جنبش کمونیستی را به طور علمی مورد بررسی انتقادی قرار داده است که شامل مشخص کردن دستاوردهای عظیم آن تجربه و همچنین شناسایی خطاهای ثانوی اما قابل ملاحظه و جدی و شکست های وخیم آن می باشد. ... این بررسی علمی همراه بوده است با درگیر شدن در بسیاری از حوزه های مهم دیگر تلاش های بشری و بیرون کشیدن درس های ضروری از آنها برای انقلاب کمونیستی که دقیقاً منتهی به سنتزی شده است که در کمونیسم نوین تجسم یافته است. بله، کمونیسم نوین کسانی که آن را قبول کرده و به عنوان روش علمی زنده به کار می برند را قادر می کند که بسیار بهتر از گذشته عمل کنند.»

توضیحات:
(۱)

Bob Avakian On Impeachment,
Crimes Against Humanity,
Liberals And Lies,
Provocative And Profound Truths

(۲) باب آواکیان در کتاب «دموکراسی: آیا بهتر از این نمی توانیم؟» به طور جامع خصلت ضد علمی نظریه «تمامیت گرایی» را نقد و رد کرده و نشان داده است که مصرف اولیه این نظریه دقیقاً تقویت ضد کمونیسم خرد-ستیز بوده است

مرسوم است که کمونیسم به عنوان «تمامیت خواهی» نفی شود. اما در واقعیت چیزی به نام تمامیت خواهی وجود خارجی ندارد و هیچگاه در روسیه یا چین و در هیچ نقطه دیگر، جامعه ای مطابق چیزهایی که هانا آرنت در کتاب «مبادی توتالیتریسم» بر شمرده و منبع اصلی و «کتاب مقدس» جریان های به اصطلاح «ضد تمامیت خواهی» است، وجود نداشته است.

همانطور که من به طور گسترده تحلیل کرده ام، «توتالیتریسم» {تمامیت گرایی} یک نظریه کاملاً غیرعلمی و در واقع ضد علمی است و توسط روشنفکرانی که توجیه گر سیستم سرمایه داری امپریالیستی که سیستم قساوت پیوسته و دائمی است، طرح و ترویج شده است و هدفش آن است که توجه مردم را از جنایت های گسترده و دائمی که این سیستم علیه بشریت مرتکب می شود منحرف کند و ضدیت غیر عقلانی با انقلاب و به ویژه انقلاب کمونیستی را تقویت کند. (۲) حتی یک نفر هم نباید این به اصطلاح «تئوری» را جدی بگیرد اما متأسفانه به طرز گسترده نوعی «حکمت مقدس» تلقی می شود و این امر به خودی خود شاهدهی بر یک واقعیت تلخ است و آن این که تعداد کسانی که با کمال میل حاضرند خود را با سیستم سرمایه داری امپریالیستی سازگار کنند (از جمله کسانی که خود را «لیبرال» می دانند) بیش از اندازه زیاد است و این در حالی که شالوده این سیستم بر استعمار بی رحمانه میلیارد ها انسان در سراسر جهان، از جمله میلیون ها کودک استوار است و از طریق سرکوب وحشیانه و خشونت ویرانگر گسترده اعمال می شود. در رابطه با تجربه تاریخی کمونیسم و ارتباط آن با رهایی بشریت، روش و رویکردی علمی مورد نیاز است و مانند مقاله ای که تحت عنوان «تحریف فاشیستی و پاسخ کمونیسم نوین» در وبسایت REVCOM.US منتشر شده است، باید گفت:

ترجمه شده از نشریه «انقلاب» ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا (RCP)

«مالی سازی»، تجسم انگل وارگی اقتصاد سرمایه داری

واقعیت کمونیسیم چیست؟

اقتصاد سیاسی مارکسیستی بخش هفتم

در شماره قبل در مقاله «سرمایه مالی، ماشین مکنده بیرحم سرمایه داری» گفتیم: با درآمیختن بانک ها و صنایع، ترکیب جدیدی از سرمایه به نام سرمایه مالی به وجود آمد. عملکرد سرمایه مالی، متفاوت از شاخه های دیگر سرمایه داری (مثلا، سرمایه تجاری و سرمایه صنعتی) است اما در همه آنها دخیل است و در واقع نقش هدایت کننده آنها را دارد. قدرت نهادهای مالی نه تنها از سرمایه خودشان، بلکه همچنین از قدرتی که در بسیج منابع پولی و پس انداز طبقات و اقشار مختلف جامعه بورژوازی دارند، ناشی می شود. آنها این بسیج را از طریق شبکه انعطاف پذیر موسسات اعتباری و مالی و هولدینگ ها و صدور اوراق بهادار و از همه مهمتر از طریق داشتن پشتوانه قدرت دولتی انجام می دهند. سرمایه مالی، ساختار اصلی سرمایه در جهان امروز و در کلیه کشورهاست. نکته حائز توجه آن است که: هرچند حوزه مالی (فینانس) از فرآیند تولید فاصله دارد و عملیات های مالی، بسیار پیچیده و چند لایه شده اند اما، فرایند مالی، در نهایت وابسته به حوزه تولید ارزش اضافی بر مبنای استثمار کار مزدی است. با این وصف، سرمایه مالی، به طور عینی تلاش می کند خود را از وابستگی به حوزه تولید رها کند و امروزه یکی از شاخص های بحران سرمایه داری، شکافی نسبی اما جدی است که میان این دو حوزه پدید آمده است.

با تشدید بحران در انباشت سودآور حیطه تولید (یعنی این که، سرمایه در حیطه تولید قادر به کسب نرخ های بالا و حداکثر سودآوری در بازه زمانی کوتاه نیست)، سرمایه لاجرم به سمت حوزه هایی که در آن سودآوری سریع و با نرخ بالا موجود است، حرکت می کند و به سمت سرمایه گذاری در مشتقات مالی (اصطلاحاً «کالاهای مالی») جریان می یابد.

به این ترتیب، امروزه شاهد آن هستیم که ثروت مالی عظیمی در بازار سهام و اوراق قرضه توسط گروهی از

سرمایه گذاران از طریق سفته بازی های مالی انباشت شده، در حالی که اقتصاد اشتغال زا و تولید کننده نیازمندی های اساسی در بحران به سر برده و میلیاردها نفر در سرتاسر جهان در رنج و عذابند. دیوید هاروی می نویسد، اکنون هشتاد تریلیون دلار در صندوق های سرمایه گذاری نگاهداری می شود. (۱) این سرمایه ها، از حوزه تولید فرار کرده اند زیرا در این حوزه حداکثر سودآوری را ندارند.

به این ترتیب، شکاف گسترش یابنده میان حوزه مالی و حوزه تولید از شاخص های انضمامی بحران کنونی سرمایه داری است.

ریموند لوتا در مورد «مالی سازی» به مثابه تجسم انگل وارگی توسعه اقتصادی سرمایه داری می نویسد: «امپریالیسم یک نظام جهانی تولید و مبادله است. شالوده کلیت این سیستم را ساختار تولید اجتماعی یعنی، تولید جهانی ارزش اضافی بر پایه استثمار مردم تشکیل می دهد. و در رابطه با تولید ارزش اضافی، روند «مالی سازی» در عین حال که انگلی است اما برای کارکردهای سرمایه داری جهانی دارای عملکرد است. از یک طرف، انگلی است زیرا مالی سازی فرآیند تولید را از ارزش تهی می کند. اما برای کارکردهای سرمایه داری جهانی، عملکرد دارد. به این معنا که تجمع سرمایه پولی را در مجتمع های هرچه بزرگتر سرمایه تسهیل می کند و کانال های جدید سودآور برای سرمایه گذاری سریع، می یابد. ... و به همان سرعت از آن کانال بیرون کشیده و وارد کانال دیگری می شود. ... به همین دلیل است که، به عنوان مثال، پول یک روز به

بازارهای املاک و مستغلات در تایلند می جهد، روز بعد به سمت تولید اتانول در برزیل می رود و به اوراق بهادار رهنی باز می گردد.» (۲)

مالی سازی رابطه مستقیم با رنج نیروی کار مافوق استثمار شده در کشورهای تحت سلطه دارد. سرمایه مالی در جستجوی سودآوری سریع و بازگشت با نرخ بالا به راس هرم های مالی، دست به هر کاری می زند - از جمله، تبدیل جنگل ها و کوه ها و دریاها به کالای قابل عرضه در بازار جهانی. سرمایه یعنی ارزش خودگسترش یابنده؛ پول اگر پول نزاید - به هر ترتیب که هست - آرام نمی گیرد. در سرمایه داری، خانه همیشه خانه نیست، رنج همیشه رنج نیست، آب همیشه آب نیست. خانه، رنج، آب و ... پول هستند برای پول افزایی.

به گفته ریموند لوتا، از اواسط دهه ۱۹۹۰ به موازات تشدید جهانی سازی تولید و استثمار، تشدید مالی سازی اقتصادی را نیز شاهد بوده ایم: «بر سکوی جهانی سازی (گلوبالیزاسیون) عمیق تر تولید و استثمار، بخش خدمات مالی در کشورهای سرمایه داری رویش قارچ وار داشته اند. در زمین بازی جهانی که شلوغ و پر تنش است و سرمایه های متحرک و عظیم در جریان اند و خطرات و فرصت های برد و باخت فوق العاده است، سرمایه نیازمند انواع و اقسام مدیریت ریسک است. بانک های سرمایه گذاری و دیگر نهادهای مالی چنین خدماتی را برای "پوشش" دادن به سرمایه در مقابل تغییر در نرخ بهره ها، نوسانات ارزی، و دیگر تلاطمات و ضررها ارائه می دهند. همزمان، فعالیت های مالی بیش از گذشته تبدیل به منبعی برای سودهای کوتاه مدت و سوداگرانه شده اند.

در فضایی که رقابت شدیدی بر سر کسب سهمی از بازارهای مالی جریان دارد، بانک های سرمایه گذاری دست به ایجاد محصولات مالی پیچیده تر و عجیب و غریب تر زده اند. ... تولید در کشورهای سرمایه داری پیشرفته در ۱۵ سال گذشته به طور فزاینده ای به سمت فعالیت های مالی و اعتباری

رانده شده است. ایالات متحده آمریکا کانون این روند مالی سازی تشدید یافته بود. در سال ۲۰۰۵ بخش تولیدی در اقتصاد آمریکا به ۱۲ درصد از تولید ناخالص داخلی آمریکا (تولید کالاها و خدمات) کاهش یافته بود، در حالی که بخش خدمات مالی متشکل از امور مالی، بیمه و املاک و مستغلات به ۲۰ درصد رسیده بود. در سال ۱۹۸۲، سهم بخش مالی از کل سود شرکت بیش از ۵ درصد بود. در سال ۲۰۰۷، سهم مالی سود شرکتی به ۴۰ درصد افزایش یافت!» (۳)

وی در مقاله ای دیگر تمایز میان «انباشت سرمایه» و «مالی سازی» را توضیح می دهد: «وقتی صحبت از انباشت سرمایه می کنیم منظورمان تولید رقابت جویانه ارزش اضافی از طریق استثمار کار مزدی و سرمایه گذاری مجدد سود حاصله در گسترش تولید، ارزان کردن هزینه ها و بالا بردن بارآوری از طریق فن آوری بهینه تر است. هنگامی که از "مالی سازی" صحبت می کنیم منظورمان دو خصلت خاص ساختار بزرگتر انباشت در عصر جهانی سازی امپریالیستی است: یکم، بسط عظیم فعالیت های مالی و خدمات مالی، مانند سازماندهی تصاحب شرکت ها و تامین مالی آن، بیمه کردن سرمایه گذاری ها علیه خطرات، آفریدن ابزارهای مالی جدید و غیره. یعنی، فعالیت هایی که کسب سود شامل استفاده از کانال های مالی برای مکیدن ارزش اضافی، تجمع ارزش اضافی و سرمایه گذاری مجدد ارزش اضافی است. دوم، جدایی هرچه بیشتر حوزه مالی از حوزه تولید.»

رابطه روند «مالی سازی» در اقتصاد سرمایه داری جهان با رخدادهای اقتصادی در ایران

بسیاری از منازعات اقتصادی جاری در جمهوری اسلامی، به چگونگی ارتباطات مالی و بانکی انحصارات

اقتصادی حاکم در جمهوری اسلامی (عمدتاً، نهادهای وابسته به حاکمیت) و نظام مالی سرمایه‌داری جهانی می‌رسد و در هر مورد خاص می‌توان ماهیت آن را بررسی و تحلیل کرد. به طور مثال، تصویب کردن یا نکردن FATF، که یک نهاد بین‌المللی ساخته شده توسط هفت قدرت سرمایه‌داری امپریالیستی در سال ۱۹۸۹ برای کنترل «پول کثیف» است. منظور از «پول کثیف» پولی است که در اقتصاد رسمی سرمایه‌داری به دست نیامده است. مثلاً، تجارت مواد مخدر و استفاده از مرزهای زمینی و هوایی و دریایی کشور برای این تجارت، تجارت سسکس که در واقع شبکه‌ی عظیم برده‌کردن زنان در بازارهای تن‌فروشی است، استفاده از اطلاعات امنیتی/حکومتی در مورد نوسانات ارزی و نرخ بهره بانکی، قیمت‌بازین و بسیاری موارد دیگر برای انباشت ثروت‌های عظیم. دستگاه نظامی/امنیتی جمهوری اسلامی از همه این «فعالیت‌ها» دارایی‌های عظیم مالی انباشت می‌کند و به طرق مختلف، از جمله استفاده از شبکه بانکی و مالی در ایران و ارتباطات بین‌المللی یا به راه انداختن پروژه‌های عمرانی این «پول کثیف» را سفید می‌کند یا اصطلاحاً «می‌شوید». همانطور که میان سرمایه‌داران بر سر کسب سهمی از بازارهای مالی رقابت است، در میان باندهای قدرت در جمهوری اسلامی هم بر سر به چنگ آوردن سهمی از «پول کثیف» جنگ است. طبق آمار، ۴۰ درصد از پول نقدینگی اقتصاد ایران پول کثیف است و در اختیار نهادهای نظامی امنیتی است. (۴) در هر حال، پول «کثیف» باشد یا «تمیز»، نماینده ثروتی است که نظام سرمایه‌داری در ایران و در سراسر جهان، از طریق استثمار کار مزدی انباشت می‌کند.

مالی‌سازی و کنترل موثر کشورهای امپریالیستی بر نیروهای تولیدی جهان

مالی‌سازی همچنین طریقه‌ای است که کشورهای امپریالیستی از آن طریق، بر نیروهای تولیدی کشورهای مختلف جهان کنترل موثر اعمال می‌کنند. این امر به طور روزافزون توسط شبکه‌های مقاطعه‌کاری در کشورهای جهان سوم

پیش برده می‌شود. در مورد مشخص ایران، نهادهای اقتصادی مختلف سپاه پاسداران (از جمله، قرارگاه سازندگی خاتم الانبیاء و زیرمجموعه‌های آن) نقش مقاطعه‌کاری را برای مراکز مالی کشورهای امپریالیستی مختلف به ویژه چین بازی می‌کنند.

به طور مثال، به سخنان سردار سعید محمد، رئیس قرارگاه سازندگی خاتم الانبیاء، توجه کنید. او در رابطه با پروژه‌های عمرانی قرارگاه خاتم در استان لرستان، به تخصیص اوراق بهادار قانع نیست و به استاندار لرستان فرمان می‌دهد که در ازای این پروژه‌ها، از «ثروت‌های استان لرستان» استفاده کرده و «تهاتر ملکی» کند. یعنی، سند مالکیت زمین‌های روستایی و شهری و کوه‌ها و جنگل‌های متعلق به دولت را در این استان به اسم این انحصار اقتصادی بزند. ببینید چه می‌گوید: «در بحث راه آهن قبل از این جلسه با استاندار لرستان و تلفنی با وزیر راه صحبت کردیم که گفتند طرح را در زمره طرح‌های انتفاعی بردیم و امکان استفاده از اوراق هست و این مستلزم آن است که اوراق خوبی به پروژه تخصیص داده شود و از آنجا که مبلغ پروژه بالاست اعداد و ارقامش نیز باید در این حد دیده شود و این که چند میلیارد اوراق تخصیص پیدا کند مشکل پروژه را حل نمی‌کند.» منظور این سردار سپاه از اوراق همان اوراق بهادار است. این اوراق نوعی ابزار مالی با قابلیت نقل و انتقال می‌باشند. نهادی که اوراق بهادار صادر می‌کند، به‌عنوان صادرکننده (توزیع‌کننده) شناخته می‌شود. مثلاً بانک مرکزی. در همین صحبت‌ها روشن می‌شود که قرارگاه خاتم الانبیاء خودش نماینده و مقاطعه کار سرمایه‌داران مالی یا فینانس‌کنندگان چینی است. به طوری که در مورد پروژه سد تاج امیر دلفان می‌گوید: «... طرف چینی می‌گوید می‌تواند مساله ساینشور و اگزیم بانک (بانک‌های چینی) را حل کند منتها باید پروژه در اولویت بسته یک به یک ایران و چین قرار گیرد.» (۵)

زمین‌خواری از طریق واسطه‌ها و مقاطعه‌کاران یکی از فعالیت‌های انگلی مراکز مالی بین‌المللی است. به طور مثال، به ماجرای واگذار کردن برشی از کوه دماوند به اوقاف (که هنوز در جریان است و با اعتراضات زیاد

مواجه شده است) توجه کنید. این شکلی از زمین‌خواری است که هدفش «کالا» کردن دارایی‌های جمعی است که به صورت کالا تولید نشده‌اند بلکه حاصل حرکات طبیعت طی میلیون‌ها سال هستند. زمین‌ها بر حسب ذخائر و معادن شناخته شده‌ای که دارند دارای «قیمتی» در بازار مالی جهانی می‌باشند و می‌توانند «ضامن» یا پشتوانه گرفتن سرمایه‌های استقراری در نظام بین‌المللی شوند. (به طور مثال، یکی از ویژگی‌های دماوند داشتن سنگ پوک معدنی است که از بهترین مصالح ساختمانی و کشاورزی و انواع صنایع می‌باشد). (۶)

با درک سرمایه‌های مالی می‌فهمیم که سرمایه‌داری یک نظام پیچیده است که نه تنها بر ثروت تولید شده توسط کارکنی کارگران بلکه بر جمیع دارایی‌های طبیعی (کوه‌ها و دریاها و دشت‌ها و جنگل‌ها و معادن و ...) و هم چنین بر ثروتی که در آینده توسط کار نسل‌های بعدی تولید خواهد شد، حاکم است. نه تنها حال که آینده بشريت را نیز به اسارت می‌گیرد.

مالی‌سازی و نتایج آن برای انسان‌ها و محیط زیست، بیان فشرده‌ای از ماهیت سرمایه‌داری جهانی است. این جهانی است که توسط تولید، تجارت و سرمایه‌های مالی به هم متصل شده است. نیازهای زندگی (کالاهای مصرفی) و نیازهای تولید (ماشین‌آلات و مواد اولیه و غیره) به طور اجتماعی تولید می‌شوند. یعنی، از طریق تلاش‌های جمعی و بهم پیوسته کارگران مزدی در کارخانه‌ها، مزارع، انبارها، معادن و غیره. اما این ثروت، فناوری و ابزار تولید آن و خود دانش و مهارت انسان، جملگی توسط یک طبقه کوچک سرمایه‌دار به صورت خصوصی تصاحب و کنترل می‌شود. پاسخگویی به نیازهای اساسی انسان و سازماندهی منطقی تولید و تخصیص منابع جهت تامین نیازهای اساسی آحاد جامعه نظیر غذا، سرپناه و بهداشت و تامین سبک زندگی غنی مملو از تحولات فکری و ابداعات و خلاقیت‌های هنری و فرهنگی در نظام سرمایه‌داری غیر ممکن است.

اما راهی هست: می‌توان قدرت دولتی کیفیتاً متفاوتی را به وجود آورد و اقتصادی بنا کرد که در آن منابع جامعه در خدمت به تامین نیازهای یکسان و برابر همه آحاد جامعه و

به شکلی عقلایی و نقشه‌مند به کار گرفته شود و انسان‌ها، آگاهانه و داوطلبانه برای نیک بختی همگانی به تعاون با یکدیگر بپردازند.

باید نظام سرمایه‌داری را در ایران و سراسر جهان، از طریق انقلاب کمونیستی سرنگون و با نظام سوسیالیستی در حال گذار به کمونیسم جایگزین کرد. سوسیالیسم، نظامی است که به شکل ابتدایی در شوروی (به مدت نزدیک به چهل سال و به شکل پیشرفته‌تر در چین به مدت بیست و هفت سال (۱۹۴۹ تا ۱۹۷۶)) برقرار شد. اما در هر یک، با تعامل بورژوازی داخلی و بین‌المللی سرنگون گشت. در واقع چین کنونی حاصل سرنگون شدن سوسیالیسم در آن کشور است. بورژوازی این کشور، پس از سرنگون کردن سوسیالیسم، با کمک‌های ویژه امپریالیسم آمریکا به سرعت سرمایه‌داری را در چین توسعه داد و چنان به پیش تاخت که تبدیل به یک کشور سرمایه‌داری امپریالیستی شد و امروز، تبدیل به رقیبی برای امپریالیسم کهنه‌تر ایالات متحده آمریکا شده است.

ایجاد جامعه سوسیالیستی و جهان کمونیستی از درون نقد نظام سرمایه‌داری و درک کارکردهای دهشتناک آن بیرون آمده است. از شماره آینده به تجربه بنای اقتصاد سوسیالیستی خواهیم پرداخت.

توضیحات:

(۱)

David Harvey, The anti-capitalist chronicles p.10

(۲)

Financial Hurricane Batters World Capitalism: System Failure and the Need for Revolution (Ibid)

(۴) حسن منصور. اقتصاد دان مقیم بریتانیا. ۱۶ دسامبر ۲۰۲۰ برنامه چشم انداز ایران اینترنشنال

(۵) خبرگزاری تسنیم ۲۳ تیر ۹۸: ۲۵۰۰ میلیارد تومان پروژه توسط قرارگاه خاتم الانبیاء

(۶) رجوع کنید به «پوک معدنی چیست» در لینک زیر

<http://bitly.ws/aQjd>

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنجه‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد.

با ارسال طرم و عکس و آثار هنری نگارشی، به پخش آتش به وسیع‌ترین شکل ممکن کمک کنید.

Email: atash1917@gmail.com Weblog: n-atah.blogspot.com